

پیش‌خوان

در حاشیه انتشار اسناد مبارزاتی حجت‌الاسلام جعفر شجونی روایتی از ۶دهه مبارزه

■ **علی باقری**



گفت‌وگو انتخاب شد. همراه گروه فیلم‌برداری واحد تلویزیونی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی راهی منزل ایشان شدیم. با روی گشاده جمع ما را پذیرفت و به‌زودی به اصل ماجرا پرداختیم. از حوادث واپسین سال‌های دهه ۳۰ و سال‌های نخستین دهه ۴۰ یاد کردیم تا گرد و غبار از حافظه تاریخ برزاید و خاطرات سال‌های پیش از سسه دهه قبل را زنده کند. حاصل گفت‌وگوها را پس از استخراج از نوار و بازنویسی به نظر جناب آقای شجونی رساندیم و با حذف و اضافاتی چند به صورتی درآمد که هم اینک پیش روی شمامست. وقتی از منزل آقای شجونی خارج می‌شدیم، مجلد کبّی اسناد مبارزاتی وی -باقیمانده از ساواک منحلّه-بود که ایشان در اختیارمان قرار داد. اسنادی که تا حد بسیاری روشن‌گر است و واقع‌نما.

پس از تنظیم تاریخی اسناد و نگارش خلاصه‌ای سیرگونه در آغاز آن، بر آن شدیم حاصل گفت‌وگوها را نیز ضمیمه و در قالب یک کتاب مستقل منتشر کنیم. گرچه سیر حوادث و رخدادها در مجموعه اسناد و خاطرات جزء به جزء با هم منطبق نیست و هر یک مسیر مستقلی را دنبال کرده است، ولی بدون تردید مکمل یکدیگر هستند و هر کدام زوایای تاریک دیگری را روشن می‌سازد و از این نظر برای این مجموعه افزوده است. اسناد مزبور شامل ۳۳۸ سند است که دوره زمانی سوم بهمن ماه ۱۳۳۴ تا سوم آبان ماه ۱۳۵۷ را در بر می‌گیرد. مروری بر این مجموعه نشانگر کارکردها، اندیشه‌ها، خواست‌ها، موضع‌گیری‌ها و تطور آنها در شخصیت فردی است که این اسناد در طول بیش از دو دهه پا به پای او پیش آمده و زوایایی از تفکرات،



گرایش‌ها، واکنش‌ها و واکنش‌های مبارزاتی‌اش را منعکس ساخته است. در عین حال نباید این مجموعه را کامل فرض کرد، زیرا قدرت نفوذ و حضور مأموران ساواک منحلّه را محدودیت غیر قابل انکار ی است که طبعاً نتایج و بازتاب آن نیز قریب نیست این محدودیت را در نوردد و همه زوایای اندیشه و عمل یک فرد را در را کامل فرض کرد، زیرا قدرت نفوذ و حضور مأموران ساواک منحلّه را باید انتظارات را در همین محدوده خلاصه کرد. ناتوانی مأموران رژیم شاه در فهم و انتقال مفاهیم دینی و هدف‌هایی که در ورای اظهارات گوینده نهفته است، تقیحه دیگری است که نباید از نظر دور داشت، ولی در مجموع و با توجه به همه شرایط می‌توان ادعا کرد ا اینکه اسناد جام حقیقت‌نمایی است که تا میزان زیادی راه را بر گرافه‌گویی‌ها، پنهان‌کاری‌ها، بزرگ‌نمایی‌ها و کوچک‌شماری‌های پند و از این نظر جزو ارزشمندترین یادگارهای تاریخ، بلکه کارآمدترین عنصر سازنده آن به حساب می‌آید.

توجه به نکاتی چند در طلیعه کتاب بر فایده این مجموعه می‌افزاید.

۱- فهم صحیح مواضع و دیدگاه‌های بازتابیده در این اسناد، به میزانی در گرو قرار گرفتن در فضایی است که این مباحث در آن مطرح شده‌اند و بدون ترسیم شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی که به‌مناظر طرف این محتواس‌ت، نمی‌توان به جایگاه واقعی کلمات پی برد.

۲- حاکمیت باطل، جبهه‌ای از مؤمنین را بر آن می‌داشت که با هر آنچه مظهری از مظاهر حکومت مناشته می‌شود و به تحکیم و تثبیت موقعیت طاغوت حاکم کمک می‌کند به مخالفت بر خیزند، گرچه آن پدیده در عالم واقع و نفس‌الامر، عنصر ناشایستی نبود و در صورتی که در خدمت حکومت حق قار می‌گرفت می‌توانست تحسین‌برانگیز و شایان ستایش باشد. با این نگرش می‌توان به تحلیل پارهای از موضع‌گیری‌ها در برابر حکومت طاغوت نشست. البته نباید عنصر گذشت زمان و تطور اندیشه کسانی را که اسناد از آنها سخن می‌گویند از نظر دور داشت.

۳- محتوای بسیاری از اسناد تکراری به نظر می‌رسد و دلیل آوردن تمامی آنها وجود نکته‌های خاص در هر سند و اصرار بر استفاده از همه پرزوده بوده است.

۴- حفظ اصالت اسناد ما را بر آن داشت که بر غلط‌های انشایی و املایی موجود چشم‌پوشیم و از خواننده دریغ‌نیمیزد.

۵- بیشترین تعداد اسناد حاضر مربوط به سال‌های ۴۱، ۴۲ است و سندها نسبت به وقایع سال‌های ۵۷-۴۲ دچار فقر شدیدی است که علت کامل آن بر ما روشن نیست، ولی قطعاً تشدید خفقان و جو پلیسی حاکم بر ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ عامل تعیین‌کننده‌ای در این خصوص به شمار می‌آید.

■ **محمد رضا کائینی**



تکریم یاد و خاطره آن بزرگ، با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شیخ علی اسلامی از شاگردان آن شهید گرانمایه و نیز مدیر بیت کنونی بنیاد بعثت، گفت و شنودی انجام داده‌ایم که نتیجه آن را در پیش رو دارید.

■ ■ ■

جناب‌عالی از چه مقطعی و چگونه به شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر آشنا شدید؟ کیفیت این آشنایی و آغاز ارتباط چگونه بود؟

بسم الله الرحمن الرحیم. با تشکر از حضر تعالی که در بزرگداشت این بزرگان تلاش ارزشمندی انجام می‌دهید، باید عرض کنم که بنده پسر ارشد مرحوم آقای سید عباسعلی اسلامی هستم که از معاریف بودند و مدارس اسلامی زیادی را بنیان نهادند، از همین‌روی وقتی به نجف رفتم، همه آقایان مراجع نسبت به بنده لطف داشتند. خاطر هم هست وقتی پدرم در مرگ آیت‌الله خوبی معرفی کر دند، ایشان گفتند «مگر کسی برای پسر خود من باید سفارش کند؟» و با این حرف مرا مورد لطف قرار دادند. همه مراجع پدرم را می‌شناختند و لذا برایم احترام قائل بودند. شهید صدر در نوجوانی در بغداد، به مدارس مرحوم علامه عسکری – که در آنجا مدرسی داشتند – می‌فتمد. پدرم وقتی به بغداد رفتند، بازدید ی هم از مدارس علامه عسکری کردند. مرحوم علامه می‌فرمودند: آقای سید محمدباقر بسیار کوچک بودند و مرحوم پدرم از ایشان چند سؤال پرسیدند و ایشان سریع جواب دادند و پدر یک دینار به ایشان جایزه دادند! شهید صدر از همانجا پدرم را می‌شناختند و لذا من هم به نجف رفتم، مرا شناختند.

در درس ایشان هم شرکت کردید؟

بله، ابتدا به درس اصول مرحوم آیت الله خوبی و فقه امام می‌رفتم و بعد هم به درس فقه آقای صدر رفتم و در خدمتشان بودم و اکثر تقریراتشان را هم می‌نوشتم. وقتی به ایران برگشتم، متأسفانه همه آن تقریرات از بین رفتند!

درس خارج هم می‌گفتند؟

بله، موقعی که به نجف رسیدیم، درس خارج می‌گفتند.

درس خارج چه ویژگی‌هایی داشت؟

بهترین شیوه در درس خارج این است که آخرین نظرات بزرگان عصر ارائه شود، چون کسی که در این زمینه بحث می‌کند، یعنی تمام مباحث قبلی را دیده است و بر آن مبانی، نقدهای خود را بیان می‌کند. بعضی از مراجع در درس خارج، سعی می‌کنند که همه اقوال را نقل و نقد کنند که ملال‌انگیز است. مرحوم نائینی یا دیگر بزرگان حوزه نجف، قطعاً گذشته را طی کرده و با حرف و مطلب جدیدی وارد عرصه فقه و اصول شده بودند. بعضی از مراجع این کار یه‌را می‌گیرند و سپس نظر و نقد خود را بیان و اثبات می‌کنند. شهید صدر هم چنین روشی داشتند. از این گذشته، نبوغ خارق‌العاده‌ای هم داشتند و وقتی مطلبی را بیان می‌کردند، تمام فرض‌هایی را که بر آن

مطلب بار می‌شد، می‌آوردند و نکته حیرت‌انگیز این بود که تمام این فرض‌ها هم، دفعتاً به ذهن ایشان می‌رسید! اگر از عالمی حدیثی را ببرسید، ممکن است معنایی را ارائه کند، ولی فرض‌های متعدد، اکثراً به ذهن آنان نمی‌رسد، اما شهید صدر ذهن فوق‌العاده جوانی داشتند.

نظر حوزویان نسبت به ایشان چه بود؟

حوزه علمیه نجف با حزب و تجزب آشنایی چندانی نداشت و معنایی هم که از این مطلب در ذهن حوزویان وجود داشت، تقریباً منفی بود. حزب با روحیه قدیمی‌های حوزه یا کسانی که چندان با شرایط جدید سازگار نبودند یا شرایط جدید را درک نمی‌کردند جور در نمی‌آمد، در حالی که شهید صدر با همکاری علامه عسکری حزب‌الدعوه را تأسیس کرده بودند و کاملاً مشخص بود تشکیل حزب را راه خروج از بن‌بستی که رژیم بعثی ایجاد کرده بود، می‌دانستند. بدیهی است تأمین جنبه فکری و نظری حزب‌الدعوه، با این دو بزرگوار بود و جنبه‌های عملی را دیگران انجام می‌دادند.

حزب‌الدعوه به چه شکل فعالیت می‌کرد؟ در ابتدا فقط کارهای فرهنگی و تبلیعی می‌کرد و کاری به سیاست نداشت. مثلاً دانشجویها را فرا خوانده بودند و در این زمینه‌ها کارهایی را انجام می‌دادند. بعضی‌ها به همین دلیل ایشان را نقد می‌کردند. بعضی‌ها هم ایشان را در این جایگاه و سطح نمی‌دیدند و انسی با ایشان نداشتند.

اما ایشان که خیلی جوان بودند مجتهد شدند. اینطور نیست؟



بله، موقعی که به نجف رسیدیم، درس خارج می‌گفتند.

ایشان قلباً به حضرت امام علاقه داشتند و بسیار به ایشان احترام می‌گذاشتند. ایشان را خیلی بزرگ چون شاگرد آقای خوئی بودند و در محضر ایشان رعایت حد و حدود نسبت به اساتید و پیشکسوتان را آموخته بودند، تا مدتی محبت خود را به امام خیلی آشکار نمی‌کردند، اما قلباً راه ایشان را قبول داشتند

تاریخ

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



«جستارهایی در منش علمی و عملی شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر» در گفت و شنود با حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی اسلامی

«اقتصادنا»

محصول ۸ماه مطالعه او بود!

همینطور است. شهید صدر در ۱۹ سالگی مجتهد

شدند و وقتی کمونیست‌ها در عراق آن معرکه را برپا کردند، ایشان ظرف هشت ماه مطالعه و تحقیق، کتاب «اقتصادنا» را نوشتند که اثر فوق‌العاده و عجیبی است و اوج نبوغ ایشان را نشان می‌دهد که فقط با چند ماه مطالعه و بدون سابقه مطالعاتی، وارد این عرصه شدند و بهترین حرف‌ها را هم زدند. درک چنین‌نبوغی برای خیلی‌ها قابل درک نیست و بدیهی است سادات خیلی‌ها را هم برمی‌انگیزد.

از شاگردان برجسته آیت‌الله خوئی هم بودند...

بله، هنوز خیلی‌ها داشتند درس آقای خوئی را ادامه می‌دادند که ایشان آن درس را تمام کرد که هیچ، شاگرد هم جذب و درس خارج را هم شروع کرد! خیلی‌ها به خودشان می‌گفتند، ما باید شرایطی را مراعات می‌کردند، اما نسل جدید این مشکلات را نداشت و می‌توانست آزادانه مرجع خود را انتخاب کند، درس خارج می‌دهد؟»

مخصوصاً در حوزه نجف که علمای بزرگی درس می‌دادند...

بله، مخصوصاً در حوزه نجف که بنیه علمی قوی داشت و مدرسین بزرگی مثل آقای حکیم، آقای حاج شیخ حسین حلی، آقای زنجانی، آقای خوئی و... درس می‌دادند. آن‌وقت شهید صدر در ۳۵ سالگی، درس خارج را شروع کردند. بدیهی است تعارضاتی پیش می‌آمد. در حوزه علمیه قم هم وقتی جوان‌ها وارد این عرصه می‌نشوند، بعضی‌ها واکنش‌های انتقادآمیزی می‌دهند. خود آقای خوئی هم جوان بودند که درس خارج را شروع کردند و گرفتار همین بر خورد‌ها بودند.

درباره نظر به «مرجعیت رشیده» که توسط ایشان مطرح شد و نیز علت ورود ایشان به عرصه مرجعیت توضیحاتی بفرمایید.

شهید صدر مرد تحول بودند و اعتقاد داشتند که دروس حوزه باید متحول شوند و در این زمینه کتاب «معالم‌الجدید» و امثال آن را نوشتند یا رساله «الفتاوی‌الواضحه» را به شیوه خاصی نوشتند و در مقدمه آن هم به نکات بدیهی اشاره کردند. در قضیه مرجعیت هم می‌گفتند: باید یک سازمان مرجعیت بنا نهاده شود تا پس از فوت یک مرجع، تلاش‌های او

نا تمام نماند و مرجع بعدی کار را از سر شروع نکند. به همین دلیل هم «بیت‌المرجعیه»، طراحی کردند. ایشان اعتقاد داشتند این نهاد هم باید مثل همه نهادها، مشخصات خاص خود را داشته باشد و کارش را بکند. چیزی شبیه به نهاد رهبری ما در نظرشان بود. می‌گفتند: باید جایگاهی باشد که هر مرجعی که می‌آید، در چارچوب منسجم و منظمی با عالم تشیع و عالم اسلام تعامل و با آنها در جهت اهداف اسلامی ارتباط داشته باشد. می‌گفتند: این مرجعیت باید سازمان منظم و مشخصی داشته باشد، نه اینکه هر مرجعی که می‌آید کارش را از نو، با عده‌ای که ممکن است صلاحیت اجرای انجام کار را هم نداشته باشند، شروع کند. طراح بسیار رقیق و سامان‌یافته‌ای بود.

پس چرا مورد قبول واقع نشد؟

به خاطر اینکه حوزه علمیه نجف، چندان افکار نو را نمی‌پذیرفت! در جامعه ما هم افکار نو چندان راحت پذیرفته نمی‌شود و وقتی طرح نو و بدیهی ارائه می‌شود، اکثراً در برابر آن موضع منفی می‌گیرند و بعد به‌تدریج یکی‌یکی جلو می‌آیند! مدارس اسلامی که توسط مرحوم پدرم تأسیس شد، در ابتدا با مخالفت علمای بزرگ تهران روبه‌رو شد! دارالفنون هم که به ایران آمد، علماً تحریم کردند که بزرگ‌ترین

بیروت! آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر در کنار پسر عموی خود امام موسی صدر در سفر به لبنان

د

هنوز خیلی‌ها داشتند درس آقای خوئی را ادامه می‌دادند که ایشان آن درس را تمام کرد که هیچ، شاگرد هم جذب و درس خارج را هم شروع کرد! خیلی‌ها به خودشان می‌گفتند، «ما تا همین دیروز داشتیم با هم مباحثه می‌کردیم، حالا او چطور دارد درس خارج می‌دهد؟»

ظلم به نسل ما و ایران و اسلام بود. می‌گفتند: دارالفنون با سبک جدید آموزشی آمده است و اگر چه‌جا به آنجا بروند، بی‌دین می‌شوند! در نتیجه افراد متدین به دارالفنون رفتند و بچه‌های خانواده‌های بی‌دین رفتند و اولین نسلی که با شیوه آموزشی جدید در ایران تربیت شدند، اکثراً بی‌دین‌ها بودند! مرحوم پدرم دقیقاً به همین دلیل مدارس اسلامی را راه‌اندازی کردند که البته با مخالفت‌های سنگین و شدیدی روبه‌رو شدند، اما مهم‌ترین حسن آن این بود که اغلب پدر و مادرهای متدین، نفس راحتی کشیدند که می‌توانند بچه‌هایشان را در مدرسی بگذارند که در درس جدید را یاد بگیرند و در عین حال بی‌دین هم نشوند. خیلی‌ها در دهه ۶۰، وقتی می‌فهمیدند من پسر مرحوم اسلامی هستم، به من می‌گفتند، «خدا پدرتان را رحمت کند. اگر ایشان مدارس اسلامی را تأسیس نمی‌کرد، من مهندس یا دکتر نمی‌شدم!» متأسفانه افکار نو همیشه در جامعه ما با این مخالفت‌ها و مقاومت‌ها روبه‌رو می‌شوند.

چاره چیست؟

چاره این است که سازمانی وجود داشته باشد که مقدماتی بچیند و تدبیری ببیند! شد که افکار نو را در جامعه جا بیندازد. اغلب هم نسل قدیم است که در برابر افکار جدید موضع منفی می‌گیرد و مخالفت خود را به شکل‌های مختلف نشان می‌دهد و اگر صاحب قدرتی هم باشد، می‌تواند برای مدتی جلوی رشد افکار جدید را بگیرد.

مرجعیت شهید صدر تا چه حد مورد استقبال اقشار مختلف به ویژه اهالی اندیشه و نظر به پردازی قرار گرفت؟ قطعاً بسیار زیاد. نسل جدید عراق، با افکار ایشان بیشتر همراهی می‌کرد و تشکیلی هم که شهید صدر ایجاد کرد، بسیار مؤثر بود. اغلب جوانان و دانش‌جویان به سراغ شهید صدر می‌آمدند. چنین‌نبوغی برای خیلی‌ها قابل درک نیست و بدیهی است سادات خیلی‌ها را هم برمی‌انگیزد.

از شاگردان برجسته آیت‌الله خوئی هم بودند...

بله، هنوز خیلی‌ها داشتند درس آقای خوئی را ادامه می‌دادند که ایشان آن درس را تمام کرد که هیچ، شاگرد هم جذب و درس خارج را هم شروع کرد! خیلی‌ها به خودشان می‌گفتند، ما باید شرایطی را مراعات می‌کردند، اما نسل جدید این مشکلات را نداشت و می‌توانست آزادانه مرجع خود را انتخاب کند، درس خارج می‌دهد؟»

لذا نسلی جدید با ایشان ارتباط بیشتری داشت. شما در چه مقطعی به ایران بازگشتید

و آیا ارتباط خود را با ایشان حفظ کردید؟

در سال ۱۳۴۸ و بی‌درگیری‌ای که با بعضی‌ها پیدا کردم، به ایران آمدم و ایشان به من نامه نوشتند که برگرد، چون تو را دستگیر می‌کنند! من هم دیگر نتوانستم به عراق برگردم و ۱۱ سال در محضر ایشان دور بودم و فقط از طریق نامه با ایشان ارتباط داشتم. نامه‌ها نزد آقای اشکوری است. در سال ۱۳۵۹ هم که ایشان شهید شدند.

چه ویژگی‌ای در ایشان به شکل برجسته در ذهن شما مانده است؟

عاطفه بسیار لطیف و ظریف ایشان. بنده با اکثر مراجع قم و نجف ارتباط داشتم و معمولاً این نوع عواطف ظریف و رقیق را در آنها مشاهده نکردم! ایشان به شاگردان خود علاقه زیادی داشتند و با آنها مأنوس بودند. هر وقت موقع درس به مطلبی درباره فضایل اهل بیت(ع) می‌رسیدند، اشک می‌ریختند که صحنه جالبی را به وجود می‌آورد.

از رابطه ایشان با امام بگوئید.

ایشان قلباً به حضرت امام علاقه داشتند و بسیار به ایشان احترام می‌گذاشتند. ایشان را خیلی بزرگ و همفکر خود می‌دانستند. شاید چون شاگرد آقای خوئی بودند و در محضر ایشان رعایت حد و حدود نسبت به اساتید و پیشکسوتان را آموخته بودند، تا مدتی محبت خود را به امام خیلی آشکار نمی‌کردند، اما قلباً راه ایشان را قبول داشتند.

رابطه ایشان با مرحوم آیت‌الله خوئی چگونه بود؟ شهید صدر همیشه از ایشان با تعبیر «سیدنا الاستاد» یاد می‌کردند و احترام فوق‌العاده‌ای برای آقای خوئی قائل بودند. متأسفانه رابطه استاد و شاگردی، این روزها در بین طلبه‌ها ضعیف شده است. طلبه‌ها در برابر استادشان خضوع داشتند. در چنین فضایی ممکن است حتی با اسناد اختلاف نظر هم نداشته باشند، اما آن را ابراز نمی‌کنند! آقای صدر هم در برابر استادشان آقای خوئی چنین برخوردی داشتند.

شخصاً چه خاطره‌ای از ایشان دارید؟ شهید صدر گاهی با شاگردان خود به کوفه می‌رفتند که من همراهی‌شان می‌کردم. گاهی هم حضوری خدمتشان می‌رفتم و سوالاتم را می‌پرسیدم. مدتی در ایران بودم و نتوانستم در

روزنامه جوان | شماره ۵۰۶۵

درس ایشان حضور یابم، شهید صدر به آیت‌الله سید کاظم حائری فرمودند: این دوره برای من تدریس کنند. معمولاً در روزهای تعطیل با ایشان به کوفه می‌رفتم، بلم سوار می‌شدیم و به آن سوی شط – که باغ بود- می‌رفتیم. جای بسیار باصفایی بود و آقای حائری نوشته‌هایشان را می‌آوردند که با هم مرور کنیم.

یک شب شهید صدر و شاگردان میرزا ایشان چون آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای حائری، آقای برهانی، آقای سید عبدالغنی اردبیلی و هفت هشت نفر دیگر را به منزل دعوت کردم. تابستان بود و سفره را روی پشت‌بام انداختیم. خانم هم واقعاً زحمت کشیده و غذاهای لذیذی را فراهم کرده و کاملاً ذائقه ایرانی را در نظر گرفته بود. عرب‌ها عادت دارند یک گوسفند بریان را وسط سفره می‌گذارند که خوش‌طعم است، اما شکل و شمایل آب و رنگ خوبی ندارد، ولی ایرانی‌ها در غذا، ذوق‌های مخصوص به خود را دارند. شهید صدر فرمودند: «با این سوری که تو به ما دادی، هر سوری که تا به حال خورده بودیم یامان رفت! معلوم هم نیست در آینده دوباره چنین چیزی عاید ما شود!»

اواخر هم یک بار مرحوم آقای سید محمدباقر حکیم را با ۲۰، ۱۰ نفر از اطرافیان خودشان دعوت کردم و ایشان هم گفتند: «اول بگذار سفره را تماشا کنیم و بعد بخورم!» با این همه باید بگویم که زیاد در جریان مسائل سیاسی و اجتماعی شهید صدر نبودم و بیشتر درس ایشان می‌رفتم. **چه دلیلی داشت که ایشان به شما**

در ایران، بیش از دیگران نامه می‌نوشتند؟

بسیار به من محبت داشتند و مرا فرزند خود می‌دانستند. در ایران هم اکثر افراد مرا می‌شناختند و صاحب‌نفوذ بودم. شاگردان دیگر ایشان، اکثراً در ایران نبودند. در آن دوره پدرم زنده بودند و ما در سراسر ایران مدرسه و در نتیجه روابط گسترده‌ای با افراد داشتیم و طبیعتاً بهتر می‌توانستیم با ایشان همراهی کنیم. شهید صدر فرموده بودند: کتاب‌ها یشان نباید بدون نظارت من ترجمه شوند. به ایشان گفتم: در ایران چنین قانونی ندارد و هیچ‌کس به حرفم گوش نمی‌دهد! امام موسی صدر هم همین مشکل را داشتند و به من گفتند: نباید بگذارم آثار ایشان بدون نظارت من چاپ شود. که همین پاسخ را دادم.

قبل از انقلاب جنگ لبنان که شروع شد، اخوی را به آنجا فرستادم که بتواند کمک‌هایی انجام دهد. در آن برهه امام موسی صدر کسی را نداشتند که به ایشان کمک کند. چند نامه را به دست برادرم داده بودند که برابم بیاورد. یک نامه برای من و اخوی بنده محمد آقابود و یک نامه هم برای ملت ایران. ایشان نوشته بودند: تو نماینده ما هستی و جوهرات‌سی که در ریافت می‌کنی، در اختیار جنگ‌زدگان لبنان قرار بده! دوره شاه بود و کسی در این باره همکاری زیادی نکرد، ولی نامه‌ای را که ایشان خطاب به مردم ایران نوشته بودند، به تعداد زیاد توزیع کردم و برای شخصیت‌های مختلف فرستادم. شهید صدر هم این گونه مسائل را با بنده مطرح می‌کردند و به من و کالت تام داده بودند. تعدادی از کتاب‌های ایشان را در سال‌های قبل از انقلاب، یعنی فاصله ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ که انتشارات داشتیم، چاپ کردم. بعضی‌ها را هم ترجمه کردم و به ناشران دیگر دادیم که چاپ کردند. جزوه‌های «فلسفتنا» را خودمان چاپ کردیم، مخصوصاً بعد از انقلاب و شهادتشان، بنده با عنوان شهید رابع، آثارشان را چاپ می‌کردم. به نظر بنده ایشان فقیه جامع‌الشرایطی بودند و این عنوان برایشان‌شان بود. بعدها دیدم دیگران هم از این عنوان برای ایشان استفاده کردند. در هر حال تنها خواسته ایشان از بنده این بود که کتاب‌هایشان به سرعت به فارسی ترجمه و منتشر شوند. استقبال خوبی هم از کتاب‌های ایشان شد.

تنها دغدغه ایشان به خاطر خلوصی که داشتند، همین بود که از طریق آثارشان با انحرافات دینی مبارزه و به مردم مسلمان ایران خدمت کنند. ایشان بر اساس هوش خارق‌العاده‌ای داشتند، می‌دانستند اتفاقات سیاسی و فرهنگی مهمی در ایران روی خواهد داد و می‌خواستند به سهم خود زمینه‌های فرهنگی آن را فراهم کنند. ایشان در هیچ یک از تماس‌ها و مکاتبات خود با ما، مادی جز بسط اندیشه اسلامی و تقویت فرهنگ دینی جامعه‌داشتندند و می‌خواستند گر‌دهای فکری جوانان را بگشایند و شبهات آنها را برطرف کنند، در حالی که عده‌ای بودند که هدفشان، تحقق امیال شخصی خودشان بود و فقط می‌خواستند از امکاناتی که در اختیار پدر ما بود، به نفع خود استفاده کنند، اما ایشان بسیار خالصاً مخلصاً فقط به بسط اندیشه‌های صحیح دینی و جلوگیری از انحرافات فکری می‌اندیشیدند.

یک سؤال شخصی هم از شما داشته باشیم. برنامه آینده انتشارات بعثت چیست؟

در حال حاضر در حوزه فارسی انتشاراتی داریم، ولی برای انتشار کتاب به زبان‌های دیگر، نیاز به امکانات بیشتر هست. در سال‌های اول انقلاب، ما تعداد زیادی از کتاب‌های شهید صدر، شهید مطهری و بسیاری از متفکرین اسلامی را منتشر کردیم که تا باز بسیار مثبتی در کشورهای خارج داشت. به نظر بنده دولت باید به نهادهای خصوصی یاری برساند و در عین حال از آنها کمک بگیرد که این کار مهم انجام شود.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.